



- تقریب به صرام ۶
- گفت و گویی بارقه کنکور ۸
- کنار رفتیم... ۱۱
- اولین شکست صفویه ۱۹
- رب آری، هستی نه! ۲۴





- | | |
|---|---------------------------------------|
| ۱۸ میر مهنّا قهرمان ملی | ۲ سخن ملیر |
| ۱۹ اولین شکست صفویه | ۳ شعر نامه |
| ۲۱ اندکی شعر | ۴ چرا باید مسجدی شویم؟ |
| ۲۲ نقد فیلم تنت یا نولان؟ | ۵ سخن امام (ع) |
| ۲۴ رپ آری، سنتی نه! | ۶ تقلیم به صدام |
| ۲۵ نطنز، نه طنز! | ۷ شهید محسن فخری زاده |
| ۲۶ فرض | ۸ گفت و گویی با امیر رضا رحمانی |
| ۲۷ آری، من متعصبم | ۱۱ کنار رستم |
| ۲۸ قابلمه داغ! | ۱۲ شاعر گمنام |
| ۲۹ رخداد | ۱۴ زبان مادری |
| ۳۰ سخن سر دبیر | ۱۵ آیامی دانستید؟ |
| ۳۱ گزارش تصویری از دبیرستان فرهنگ | ۱۶ خوشنویسی در عهد میر عماد |

شناسه پویش فرهنگ

مدیر مسئول: علی تفکری

سر دبیر: فریدر ضا تقی زاده

طراحان: محمدارشیا پور دهقان، علی مافی

شعرا: محمد امین کریمی، ایلیا شاکر

نویسندگان: محمد محمد حسنی، محمدرضا صادقی نیا، محمد کاظم ضیایی فر، محمدرضا صفری، محمد حسین

مصطفی زاده، علی خوالفقاری، محمد بلوری، امیر محمد عزیز نژاد، ابوالفضل عرب زاده، فریدر ضا تقی زاده

دیروز و فردایمان با امروز متفاوت شود. اجرای برنامه های متنوع همراه با نوآوری های مبتکرانه در همه حوزه ها، اعم از فعالیت های آموزشی، پرورشی و پژوهشی، گام بزرگی به سوی تغییرات مثبت بود که استوار برداشته شد.

به قول مولوی:

هر لحظه به شکلی بت عیار برآمد،

دل برد و نهان شد

از سوی دیگر با همه گیری بیماری کرونا و تاثیرات آن بر شئون مختلف زندگی؛ شیوه آموزش، ارزشیابی و... نیز دستخوش تغییراتی بنیادین شد. شرایطی که کرونا در کل جهان رقم زد، آموزش و بطور کلی نظام آموزشی را به قبل و بعد از کرونا تقسیم کرد. به هر حال انتقال از یادگیری در شرایط آموزشی قبل از کرونا، به یادگیری در شرایط کرونایی، مبتنی بر کار روی برنامه ها و مواجهه با محیط و دنیایی جدید به عنوان یک چالش بزرگ سازگاری بود. در چنین شرایطی، ما نیز تلاش کردیم تا ضمن به کارگیری فرآیند نوآورانه و بهره گیری خلاقانه از این تغییرات، روند تحولی خود را با سرعت بیشتری طی کنیم و با شرایط تازه سازگار شویم.

اینک در فرجام این مسیر پرچالش و در پایان سال تحصیلی آموزشی، خرسندیم که تغییرات خواسته یا ناخواسته، فرصتی را در جهت رشد، بهبود و یادگیری برای ما فراهم کرد. اما باید بدانیم که دستیابی به موفقیت ها، نقطه پایانی این مسیر نخواهد بود؛ بلکه باید انگیزه های خود را برای مواجهه با تغییرات تازه و طی کردن مسیرهای نو، افزایش دهیم.

علی تفکری

مدیر دبیرستان فرهنگ منطقه ۲



«تغییر»، اصلی «تغییر ناپذیر»!

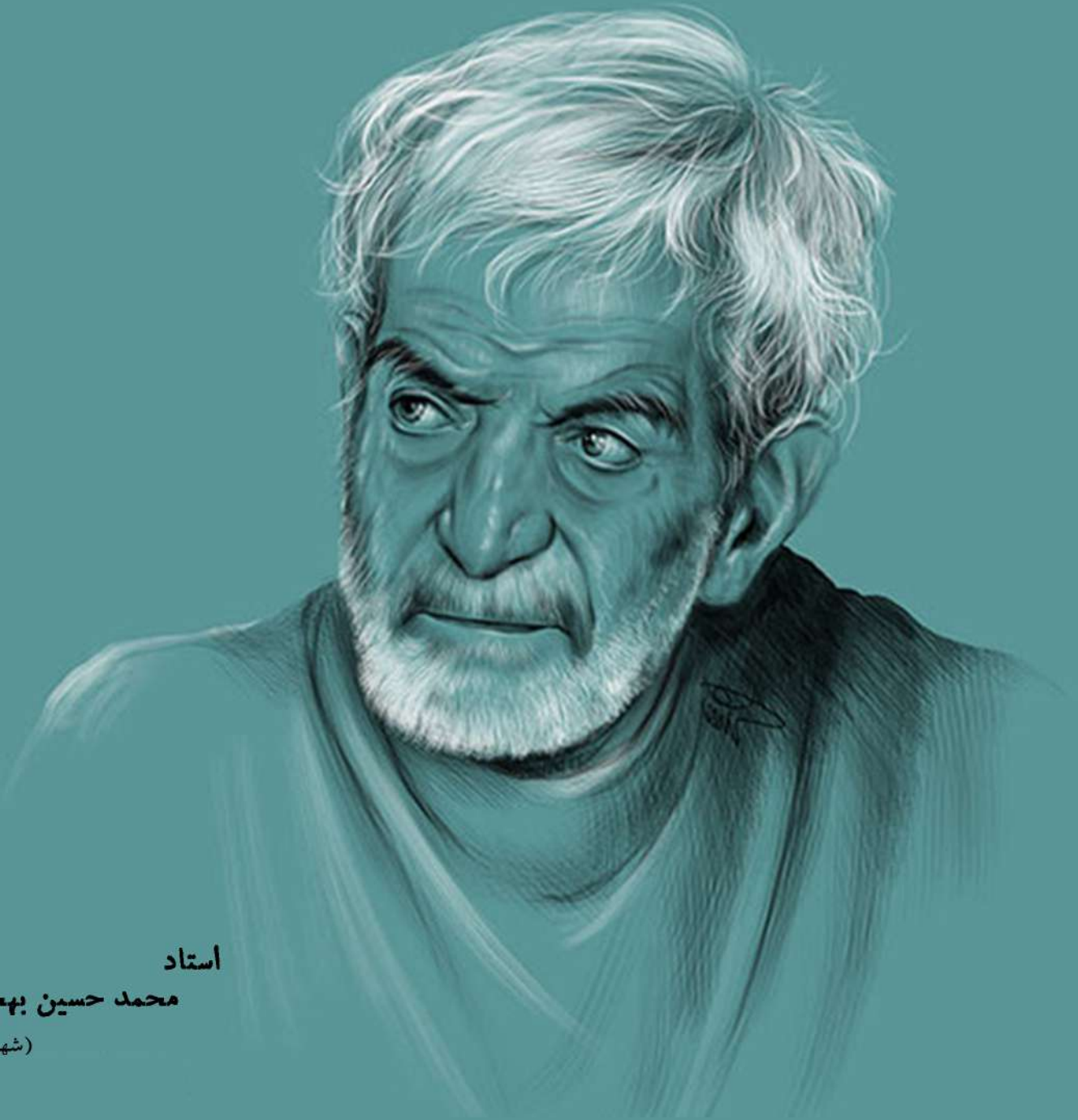
إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ

در حقیقت خدا حال قومی را تغییر نمی دهد، تا آنان حال خود را تغییر دهند. (سوره رعد/ آیه ۱۱)

جهان هستی پیوسته در حال تغییر و دگرگونی است. فصل ها و زمان ها یکی از پی دیگری می آیند و این قانون، از اتم تا کهکشان جریان دارد. ما انسان ها نیز از این امر مستثنی نیستیم. دنیای امروز، دنیای تغییرات فزاینده است و ما اگر می خواهیم از این دگرگونی های پرشتاب جا نمانیم، ناچار به پذیرش و سازگاری با آن ها هستیم. ما باید استاد تغییر باشیم نه قربانی آن! در طلیعه سال تحصیلی ۱۴۰۰-۱۳۹۹ این شعار را برای مدرسه خود برگزیدیم:

«مهم ترین اصل تغییر ناپذیر در فرهنگ، تغییر است.»

به بیان دیگر «تغییر»، بعنوان یک اصل مورد پذیرش و «تغییر ناپذیر» در دبیرستان فرهنگ، همان دگرگونی از «وضعیت موجود» و رسیدن به «وضعیت مطلوب» است. ما توانستیم بر روزمرگی ها فائق آییم تا امروزمان با



استاد

محمد حسین بهجت

(شهریار)

بی ثمر هر ساله در فکر بهارانم ولی
چون بهاران می رسد با من خزان می کند
طفل بودم دزدکی پیر و علیم ساختند
آنچه گردون می کند با ما نهانی می کند
می رسد قرنی به پایان و سپهر بایگان
دفتر دوران ما هم بایگانی می کند
شهریارا "گو دل از ما مهربانان نشکنید"
ورنه قاضی در قضا نامهربانی می کند

نای ما خاموش ولی این زهره شیطان هنوز
با همان شور و نوا دارد شبانی می کند
گر زمین دود هوا گردد همانا، آسمان
با همین نخوت که دارد آسمانی می کند
سالها شد رفته دمسازم زدست اما هنوز
در درونم زنده است و زندگانی می کند
با همه نسیان تو گویی کز پی آزار من
خاطرم با خاطرات خود تباری می کند

پیرم و گاهی دلم یاد جوانی می کند
بلبل شوقم هوای نغمه جوانی می کند
همتم تا میرود ساز غزل گیرد به دست
طاقتم اظهار عجزو نا توانی می کند
بلبلی در سینه می نالد هنوزم کاین چمن
با خزان هم آشتی و گل فشانی می کند
ما به داغ عشق بازیها نشستیم و هنوز
چشم پروین همچنان چشمک پرانی می کند



چرا باید مسجدی شویم؟

اگر از من بپرسند که رشد و کمال را در چه می بینی، بلند و رسا میگویم مسجد! رشد همه جانبه در خانه امن خدا. تنها به وسیله مسجدی شدن است که می توان پرچم اسلام را برافراشته نگه داشت!

و اگر مسیر ما، مسیری باشد همسو با تحقق اهداف، ارزش ها و آرمان های دین اسلام، این امر با مسجدی شدن امکان می پذیرد. تحقق اهداف اسلام پیش زمینه هایی نیاز دارد که یکی از آنها وحدت است، و با مسجدی شدن مسلمین این وحدت شکل می گیرد. شاید به همین دلیل است که از صدر اسلام تا کنون مساجد، پایگاه های اسلام بوده و ان شاء الله خواهند بود. به خواست خداوند و تلاش همه ی مسلمین علم اسلام بر تمام قُلل عالم کوبیده خواهد شد.

ان شاء الله.

از خداوند رحمان، شاکر و سپاسگزارم که من را مسجدی کرد...

و السلام

مسجد! محل سجده، سجده ای که اوج عبادت، خلوص و بندگی را در خودش دارد، در محلی مقدس که قبل از هر کاری ساخته شده برای اعمال تضرع و خشوع انسان نسبت به ذات مقدس خداوند. اما این همه ی هدف مسجد از ساخته شدنش نیست.

مساجد سنگرهای اسلام بر روی زمین هستند و جایگاه ویژه ای بین مسلمین دارند. اگر بخواهیم خود را در جریان اسلام قرار دهیم، اول باید هم سنگرش بشویم. مساجد باید پایگاه هایی برای رفع نیاز مردم و دیگر مسلمین شوند، با مسجدی شدن است که می توانیم در این راه قدم برداریم. مساجد، محل رشد و ترتیب شدن می باشند. با مسجدی شدن می توانیم به کمال برسیم. جدا از بحث عبادات جمعی و فردی در فضای مسجد، باید با مسجدی شدن خود را تربیت کنیم؛ مساجد ساخته شده اند تا کانون تعلیم و تربیت باشند، پایگاه اجتماعی بشوند، کانون فعالیت های سیاسی و اقتصادی و حتی نظامی باشند. مواردی که به وضوح در سنت پیامبر نیز دیده می شود. مساجد ساخته شده اند که با مسجدی شدن مردم و مسلمین، در راه تحقق اهداف اسلام قدم بردارند.

تمام این جار و جنجالهایی که در دنیا می‌بینید برای این است که استفاده از این ضیافت نکرده‌اند، در این مهمانی وارد نشده‌اند، دعوت خدا را قبول نکرده‌اند.

کوشش کنید که این دعوت را لیبیک بگویید، راه به شما بدهند در اینجا و اگر چنانچه راه یافتید مسائل حل است. اینکه مسائل ما حل نمی‌شود، برای اینکه در ضیافت خدا وارد نشده‌ایم. در ماه رمضان اصلاً، وارد نشده‌ایم؛ یک ترک اکل و شربی کردیم، لکن آن که باید بشود نشده است. اگر هواهای نفسانی بگذارد، انسان به حسب فطرت الهی است، فطرت، فطرت الله است، همه هم توجه دارند به او، لکن این توجه به دنیا که توجه ثانوی است و اعوجاجی است، این جلوگیری می‌کند از آن مسائلی که باید باشد.

اگر می‌بینید در دنیا جنگ و جدال است و در بین شما هم - خدای نخواسته - نمونه‌اش هست، بدانید که در این ضیافت وارد نشدید، ماه رمضان را ادراک نکردید. اقبال کرده است به شما ماه رمضان:

أَقْبَلَ عَلَيْكُمْ شَهْرُ اللَّهِ

اما شما او را پس زدید.

● سخنان امام خمینی (ره)

در روز عید فطر

اردیبهشت ۱۳۶۷



جوان‌ها متوجه باشند که در جوانی می‌شود اصلاح کند انسان خودش را. هر مقداری انسان سنش زیادتر می‌شود، اقبالش به دنیا بیشتر می‌شود. جوان‌ها نزدیک‌ترند به ملکوت. پیرها هر چه می‌گذرد، هر چه بر عمرشان می‌گذرد، هی اضافه می‌شود یک چیزهایی که آنها را از خدا دور می‌کند. شماها در فکر باشید که اگر از این ضیافت درست بیرون آمدید آن وقت عید دارید.

عید مال کسی است که در این ضیافت راه یافته باشد استفاده کرده باشد از این ضیافت. همان طوری که شهوات ظاهری را باید ترک بکند، از شهوات باطنی که بالاترین سد راه است برای انسان، باید از اینها جلوگیری کند. تمام این مفاسدی که در عالم حاصل می‌شود، برای این است که در این ضیافت وارد نشده‌اند یا اگر وارد شده‌اند استفاده نکرده‌اند. خطاب به همه مردم است، همه دعوت شدید به ضیافت الله، همه مهمان خدا هستید و مهمانی به ترک است. اگر ذره‌ای هوای نفس در انسان باشد، این به مهمانی وارد نشده است یا اگر وارد شده است استفاده نکرده است.

تقدیم به صدام...

صدام به خون او تشنه شده بود! جوان ترین عضو نیروی هوایی ایران که به او لقب سلطان پرواز را داده بودند و برای تحقیر صدام روی بمب های هواپیمایش نوشته بود "تقدیم به صدام!"

بسیاری از نیروگاه های برق عراق را از کار انداخته بود و طرح های عملیاتی ضربه سنگینی به صادرات نفت عراق زده بودند؛

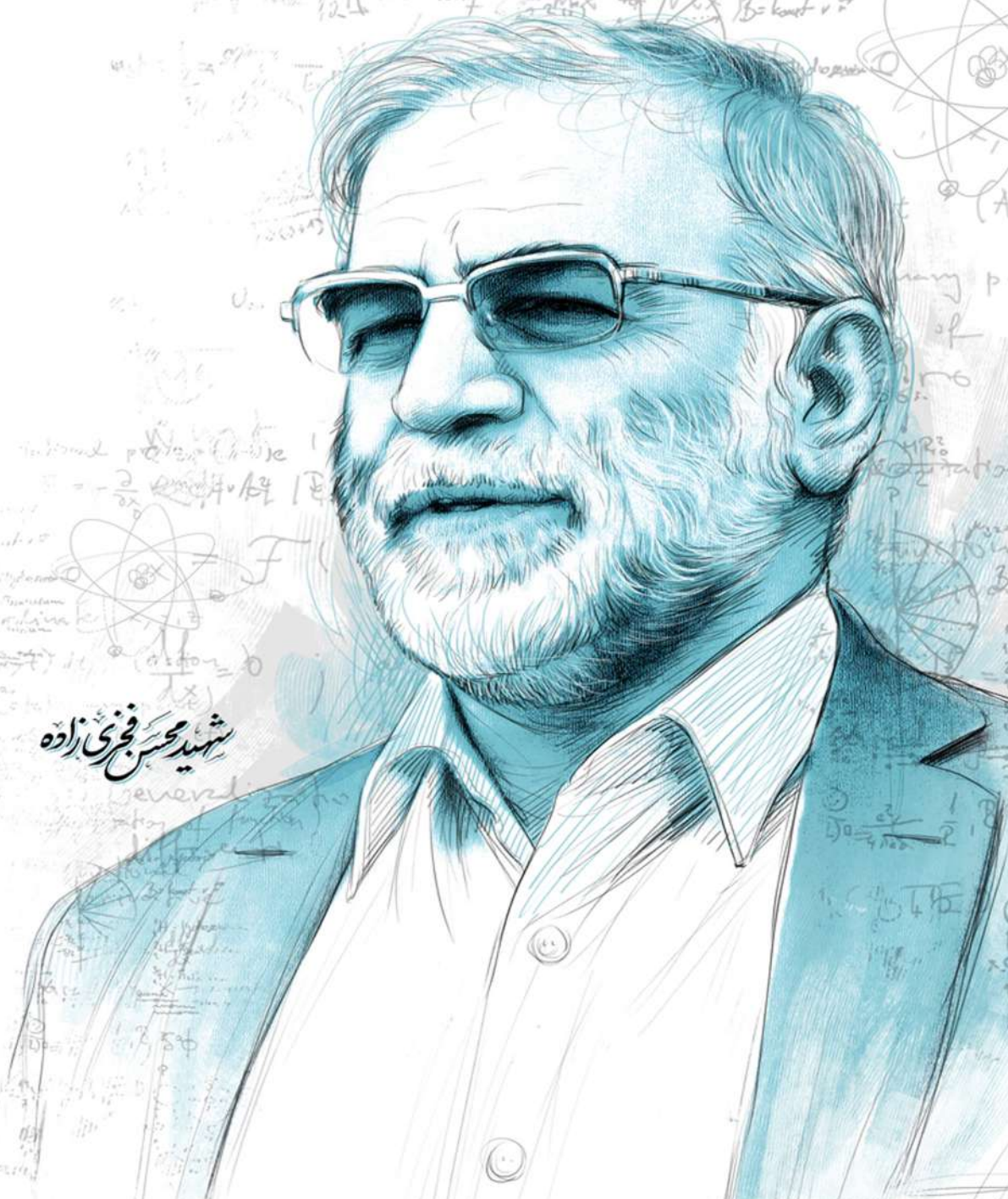
وقتی دستگیرش کردند، صدام شخصاً دستور داد دوطرف بدنش را به دوجیب بسته و در خلاف جهت حرکت کرده و بدنش را به دو نیم کنند.

نیمی از بدن او را در نجف و نیم دیگر را در موصل عراق یافتند. و سرانجام در سال ۱۳۸۱ پیکر شهید علی اقبالی را به ایران بازگرداندند و در بهشت زهرا^(س) دفن کردند.

روحش شاد و یادش گرامی .

● فرید رضا تقی زاده





شهید محسن فخری زاده

مقام والای شهادت پاداش الهی تدشهای علمی ماندگار اوست

دانشمند برجسته و ممتاز هسته‌نی و دفاعی کشور جناب آقای محسن فخری زاده به دست مزدوران جنایتکار و شقاوت پیشه به شهادت رسید. این عنصر علمی کم نظیر جان عزیز و گرانبهارا به خاطر تلاشهای علمی بزرگ و ماندگار خود، در راه خدا مبدول داشت و مقام والای شهادت، پاداش الهی اوست.

پیام رهبر انقلاب در پی ترور دانشمند هسته‌ای و دفاعی
 شهید محسن فخری زاده



گفت و گویی با امیر رضا رهمانی

رتبه ۵ کنکور سراسری رشته علوم انسانی در سال ۱۳۹۹
دانشجوی دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی

از چه منابعی استفاده می‌کردید؟

در ارتباط با منبع باید بگم که صرفاً و صرفاً منبعی که استفاده می‌کردم در وهله اول کتاب درسی بود و بعد از تسلط بر کتاب از رو کتابایی که مدرسه به عنوان کتاب های کمک درسی یا تست ایده آل معرفی کرده بود استفاده می‌کردم. البته بعضی درس های تحلیلی مثل عربی و ریاضی رو از ابتدا از درسنامه های کتاب های معرفی شده می‌خوندم و همونجا هم تست می‌زدم ولی بقیه درس ها چه بسا انقدر کتاب رو می‌خوندم که در اکثر مواقع به جز دو سه ماه آخر منتهی به کنکور فرصت تست زدن اونهارو پیدا نمی‌کردم و بیشتر تو آزمون های مدرسه و بقیه آزمون های آزمایشی دانش خودم رو می‌سنجیدم.

آیا کلاس فاضل برای کنکور میرفتید؟

بجز کلاس هایی که تو خود مدرسه داشتیم و کلاس های فوق برنامه مدرسه که تا بعد از ظهر می‌موندیم؛ خیر.

شما برای کنکور روزی چند ساعت درس خواندید؟

خب باید گفت که هر روز به نسبت اینکه چقدر کلاس برگزار می‌شد و زمانی که تو مدرسه بودیم؛ ساعتی که صرفاً درس خونده می‌شد هم متفاوت بود. روزایی که تا ساعت ۱۴:۳۰ مدرسه بودیم؛ میانگین حدود ۷ ساعت. روزایی که تا ساعت ۱۸ مدرسه بودیم میانگین بین ۳ تا ۴ ساعت و روزهایی که مدرسه کاملاً تعطیل بود هم میانگین حدود ۱۴ الی ۱۵ ساعت.

کجا درس می‌خواندید (فان، کتابخانه، ...)

این کاملاً بستگی به خود فرد دارد که کجا راحت تر هست. البته این به معنی این نیست که جایی باشه که نتونه تمرکز بکنه و بیشتر از درس خوندن تفکرات فلسفی و تحلیلی کنه! منظورم از جای راحت جاییه که بیشترین تمرکز رو تو اونجا داشته باشیم. برای من اونجا خونه بود؛ البته که خب با توجه با توافقی که با خانواده کرده بودم تو اون سال نه خبری از تلویزیون تو خونه بود و نه اینکه صدای بلندی تو خونه به گوش می‌رسید. به قولی شرایط مطلوب درس خوندن فراهم بود.



آیا در آزمونهای آزمایشی هم شرکت می‌کردید؟

اگر شرکت می‌کردید در آن آزمون‌ها هم رتبه‌هایتان خوب بود؟

بله خب با توجه به اینکه باید برنامه با بودجه آزمون‌ها هماهنگ باشه ما تو مدرسه دو دسته آزمون‌های آزمایشی رو شرکت می‌کردیم: اول آزمون‌هایی که خود مدرسه برگزار می‌کرد و دوم آزمون‌های با جامعه آماری گسترده و کشوری که خود مدرسه برامون مشخص کرد که در ابتدا آزمون گزینه دو و بعد هم آزمون سنجش بود که قطعاً مورد مقدم (گزینه دو) چه به لحاظ محتوایی و چه به لحاظ فایده بهتر از آزمون سنجش بود و هم سوال‌هاش بیشتر شبیه کنکور بود و هم اشتباهات کمتری داشت. در حالی که عملاً سنجش بیشتر موقع‌ها برای بچه‌ها ناامیدکننده بود. بجز این موارد آزمون دیگری رو شرکت نمی‌کردم.

خب طبیعتاً با توجه به اینکه با آمادگی همیشه سعی می‌کردم به آزمون‌ها برم و برنامه مدرسه هم طوری بود که همیشه چند بار تا زمان آزمون مطالب رو خونده بودیم عملتاً تو آزمون‌ها هم رتبه دلخواهم رو کسب می‌کردم. اونطور که حالا یادم میاد فکر نکنم آزمون‌های رو بالاتر از ۱۸ کشور شده بودم و دوبار هم رتبه ۱ کشور رو تو آزمون‌های آزمایشی داشتم. یکی از عوامل این قضیه اعتماد به برنامه مدرسه و در عین حال هم اضافه کردن برخی موارد با توجه به اطلاعات بودجه آزمون بود.

آیا از روشهای تست زنی هم استفاده می‌کردید؟

در این موضوع باید بگم که اساساً اعتقاد به روش خاصی برای تست زنی نبودم! نمی‌دونم شاید کارم اشتباه بوده ولی خب به کلی نه روشی رو تو تست زنی می‌شناختم نه به روشی فکر می‌کردم صرفاً سعی می‌کردم دانشی

رو که از کتاب‌ها دارم افزایش بدم تا هرچه زودتر تست‌ها رو بتونم جواب بدم و اینطوری وقت کنم همه تست‌ها رو بزدم. عملتاً هم اینطوری بود که همه تست‌ها رو می‌زدم و کمتر پیش می‌ومد که تستی رو خالی بذارم البته که چندان کار درستی هم نبود و باید تلاش کرد که وقتی شک داریم به تست‌ها غلط جواب ندیم.

برای پایین آوردن استرس کنکور چه کار می‌کردید؟

به نظرم دو تا استرس برای کنکور وجود داره: یکی استرس در طول خوندن برای کنکور هست که خب طبیعی هست و به نظر من در حد معقولش حتی می‌تونه کمک کنه که فرد انرژی بیشتری برای خوندن داشته باشه. اما این منوط به این هستش که فرد استرس رو به عمل تبدیل کنه و بخونه. شخصی که بخونه استرس مانعی براش نیست و منجر به قطع درسش نمی‌شه. البته که خود من هم در مواردی دچار استرس‌های چه بسا شدید شدم ولی خب باید تلاش کرد که با خوندن درس، ذهن رو مشغول کرد و از استرس پرهیز کرد به قولی باید از خود ذهن برای غلبه بر خودش استفاده کرد.

نوع دوم استرس هم در زمان جلسه کنکور و یا کنکورهای آزمایشی هست که بنظرم خوندن و برنامه داشتن کمک می‌کنه که با رسیدن به بودجه بندی آزمون و مطالعه همه مطالب دیگه دلیلی برای استرس وجود نداشته باشه. ضمناً اینکه فرد باید تو زمان آزمون این رو در نظر داشته باشه که استرس دیگه کمکی بهش نمی‌کنه و صرفاً باعث خراب کردن اون آزمون میشه و بنابراین دیگه نباید به چیزی غیر از موفقیت در اون آزمون فکر کنه.



آیا برای دروس فاضلی وقت بیشتری گذاشتید؟

طبیعتاً هر فردی باید نقاط قوت و ضعف خودش رو بشناسه و رو هر کلمه به نسبتی که به نظرش مناسبه وقت بگذاره. این تپ افراد کاملاً نسبییه. من خودم شاید جالب باشه براتون که درس های تحلیلی رو تو زمان کمتری برخلاف اغلب افراد می خوندم در حالی که با توجه به روش خوندمی که داشتم درس های حفظی ساعت های طولانی ازم وقت می گرفت، بعضاً در ابتدا با بازه های ۷ ساعته هم روبرو بودم برای یک درس که با مدیریت و یادگیری روش خوندم تا ۳ ساعت کاهش یافت ولی همچنان به نسبت دیگر دوستانم زمانی رو که برای درس های حفظی می گذاشتم بیشتر بود و برعکس درس های تحلیلی مثل عربی یا ریاضی یا فارسی رو که عملتاً بقیه دوستان زمان زیادی رو صرفش می کردند. زمان کمتری از من می گرفت.

از چه موقعی برای کنکور درس خواندن را شروع کردید؟

از همون زمانی که مدرسه شروع کرد به برنامه دادن من هم شروع به خوندم کردم. درسته که در این بین فراز و نشیب هایی بود اما تداوم تو خوندم همواره وجود داشت و اینطور نبود که یک هفته نخوندم یا... البته یه روزهای معلودی و بالواقع انگشت شماری بود که خب بلاخره خسته می شدم و به قول کنکوری هامی بریدم ولی خب سعی می کردم حداکثر یک روز مدت زمان این بریدن باشه و نه بیشتر. بنظرم تداوم تو خوندم خیلی مهم تره تا اینکه یه مدت خیلی بخونی و یه مدت نخونی.





کنار رفتم ...

از پله ها پایین اومدم با عجله در ماشین رو باز کردم و سوار شدم. چشمم به ساعت افتاد؛ دیر شد، الان باید اونجا باشم ولی هنوز حرکت نکردم! بلون این که به جلو نگاه کنم، پدال گاز رو فشار دادم و از خونه زدم بیرون.

«حواست کجاست؟ چیکار می کنی مرد حسابی، الان منو زیر گرفته بودی!»

«برو کنار از سر راه، مگه نمی بینی عجله دارم؟ مگه دیه ی یه آدمی مثل تو چقده آخه؟!»

«واقعاً برات متاسفم، نه تنها برای تو بلکه برای امثال جنابعالی! تو منو یاد اون پورش سواری میندازی که وقتی طرف رو زیر گرفته بود می گفت: «ایرادی نداره که؛ پولشو میدم!» اما اینو بلون، همه چیز توی پول خلاصه نمیشه آقای به ظاهر محترم!»

«خب مگه منو ندیدی؟ کوری مگه؟»

آروم عینک دو دیشو برداشتم، فکرشو نمیکردم اما...

با عصبانیت از کنارش رد شدم و توجهی بهش نکردم، یکی یکی خیابونای تهرانو رد کردم تا بالاخره رسیدم سر قرار.

«پس کجایی تو؟؟ خیلی وقته منتظر تیم...»

«ببخشید دیگه؛ یه کاری پیش اومد. بیخیال؛ چه خبر؟!»

گرم صحبت بودیم که گارسون با صدای آروم و خشک گفت: «کافه داره بسته میشه؛ خوشحال شدیم...!»

پول کافه رو حساب کردم. بارفقا خداحافظی کردم و راه افتادم.

اه! این چراغ چرا قرمزه؟! صد بار نگفتم این طرح اولویت ماشین هارو اجرا کنن که ما اینقدر معطل نشیم؟! آروم شیشه رو دادم پایین، دوست نداشتم داخل ماشین هم بوی دود بگیره...!

توی فکر و خیالات غرق شدم که یه ماشین بنز اومدم کنار ایستاد. شیشه رو داد پایین و گفت: «در چه حالی داداش؟ حوصله داری یکم گرد و خاک کنیم؟!»

صدامو صاف کردم و گفتم: «سر چقدر؟»

برگشت گفت: «سر هر چقدر که بگی!»

«بشین تا بهت بگم، از همینجا تا همت؛ قبوله؟»

سرش رو به نشونه ی تایید چرخوند و شیشه رو داد بالا. منتظر چراغ بودم که...

«هی پسر! مگه نمی بینی چراغ سبز شده؟! برو کنار دیگه...!»

از خواب پریدم؛ چشمم رو باز کردم و دستم رو از روی صورتم برداشتم و با صدایی غمزده گفتم: «ببخشید، حواسم نبود؛ آقا شما گل نمی خواستید؟»

«میگم برو کنار میخوام برم، تو میگی گل نمی خواستی؟! ؛ برو کنار دیگه...!»

آخه گل هام از دستم افتاد

«آخه بی آخه! کنار...!»

کنار رفتم، از سر چهار راه کنار رفتم، ای کاش می شد از سر چهار راه زندگی هم به همین سادگی کنار رفت ...

آره؛ کنار رفتم ...



شاعر گمنام

حکیم سعدالدین بن شمس الدین نزاری بیرجندی قهستانی (۷۲۱-۶۴۵ یا ۷۲۰ قمری) معروف به حکیم نزاری از سرایندگان بزرگ نیمه دوم سده هفتم و آغاز قرن هشتم، در روستای فوداج از توابع بیرجند متولد شد.

وی را نخستین نویسنده دوره بعد از الموت دانسته اند که پس از یک دهه بعد متولد شد و زبان شعر و تعبیرات و اصطلاحات صوفیان را برای پنهان کردن عقاید اسلامی برگزید.

وی پس از پایان تحصیلات مقدماتی خود در بیرجند و قاین، به مطالعه ادبیات، فلسفه و علوم متداول زمان خود در قهستان پرداخت. او از همان جوانی به کار دولتی مشغول گشت و پس از آن در سال ۷۸۶ قمری به نقاط مختلفی سفر کرد و تجربیات خود را در کتابی به نام سفرنامه جمع آوری کرد. دو سال بعد به قهستان بازگشت و به خدمت امرای کرتیان درآمد. اما معاندان وی، ملوک کرت را بر وی برانگیختند تا جایی که معزول و اموالش مصادره گشت. نزاری سال‌های پایان عمر خود را به انزوا گذراند و به شغل کشاورزی پرداخت.

اشعار نزاری، سرشار از اصطلاحات دینی، علمی و فلسفی،

اشعار نزاری، سرشار از اصطلاحات دینی، علمی و فلسفی، عرفانی و صوفیانه می باشد که آن‌ها را در جایگاه‌های مناسب و در معانی درست خود به کار برده است. بسیاری از شعرا و نویسندگان از آن جمله جامی، شاعر و عارف نامدار سده نهم، برخی از اشعار حافظ را متأثر از اشعار حکیم نزاری میدانند و به عبارت دیگر معتقدند که حافظ از شیوه نزاری پیروی کرده است از اسماعیلیان این دوران تنها آثار نزاری به دست رسیده است.

تخلص سعد الدین قهستانی «نزاری» بود و دلیل انتخاب این تخلص مورد تردید است و دو احتمال قوی وجود دارد.

نزاری به معنی لاغر و نحیف است و بعید هم نیست، این نام را برایش انتخاب کرده اند یا اینکه سعد الدین قهستانی تخلصش را به خاطر نزار المصطفی الدین لله پسر المستنصر بالله الفاطمی انتخاب کرده است.

سفرنامه: به بحر مسدس محنوف، دربرگیرنده ۱۲۰۰ بیت در شرح سفر دو ساله نزاری است که آغاز آن شوال ۷۸۶ بوده است. این کتاب به تصحیح چنگیز غلام علی بایبوردی در سال ۱۳۹۱ در انتشارات هیرمند ۱۳۹۱ به چاپ رسیده است. ادب نامه: ادب نامه بر وزن بحر متقارب مثنی محنوف به دوازده باب تقسیم شده که در اوایل سال ۵۹۶ هجری قمری برای شمس الدین علیشاه سروده شده. محتوای منظومه ادب نامه در بیان چگونگی رفتار وزیران و منشیان و دیگر درباریان در برابر شاه است.

مثنوی روز و شب: مثنوی روز شب در بحر خفیف سروده شده در ۵۴ سالگی شاعر یعنی ۹۹۶ قمری است. این مثنوی دربرگیرنده ۵۵۰ بیت است که به تصحیح و با مقدمه نصرالله پور جوادی در سال ۱۳۸۱ توسط نشر نی چاپ شده است.

ازهر و ماهر: اشعار این اثر بر وزن بحر هزج مسدس مقصور است که دربرگیرنده حدود ده هزار بیت است و از این رو بزرگترین اثر منظوم او به شمار می رود. نزاری این کتاب را در سال ۷۰۰ قمری در قالب حماسی و دفاع

از ایمان اسماعیلیه سروده است. یک محقق روسی به نام «بایبوردی»، اثر را به عنوان آرمان های نزاری تعبیر کرده است.

دستور نامه: اثر دیگر نزاری که این منظومه را در سال ۷۱۰ هجری قمری در ۶۷۵ بیت سروده است.

نمونه اشعار:

به آب توبه فرو شستم آتش صهبا
 ز توبه تازه شدم چون گل از نسیم صبا
 اسف همی خورم و غصه میکشم شب و روز
 که کرده ام به خطار روزگار عمر هبا
 نه یک زمان بله ام بی مشقت غربت
 نه یک نفس زده ام بی مضرت صهبا
 ز شرب خمر چنان ناشکیب چون گویم
 چنان مانند که خورشید مجنوب ی حربا
 نه هیچ راحتم از هم دمی و نه هیچ قرین
 نه هیچ لنتی از چاشنی، نه هیچ ابا
 مدام رفته و خورده مدام با او باش
 همیشه کرده تبر از محفل ادبا
 گهی به گونه ز بس سوختن صهبا لعل
 گهی به چهره ز درد خمار گاه ربا
 گهی به کنج خراباتیان گشاده کمر
 گهی به پیش کم از خویش رفته بسته قبا
 کشیده تیغ زبان بر ملامت مردم
 نهاده پنبه به گوش از نصیحت بابا
 طلاق داده به یکبار هر دو عالم را
 طمع بریده ز چار امهات و هفت آبا

● محمد حسین مصطفی زاده





زبان مادری

اطلاع کافی نداریم، آن را به نحو صحیح ادامی کنیم بی آن که اشتباهی رخ دهد و حتی کم‌ترین آگاهی از عمل خود داشته باشیم!

این مسائل است که انسان، پیچیده‌ترین مخلوق الهی را از سایر موجودات متمایز می‌کند؛ یعنی همین علم، دانش، تعقل و تلاش در جهت آگاهی و درک بیشتر.

حال به این بیندیشیم که نابودی زبان پارسی چه بلایی می‌تواند بر سر زبان‌شناسی بیاورد و چه گوهر ارزشمندی را با دست خود در خاک فرو می‌نهمیم! نه تنها بر زبان‌شناسی، بلکه بر سر تاریخ پر حادثه‌ی گذشته‌ی مان که همچون شناسنامه‌ی ملت ایران، دریایی از اتفاقات را در خود جای داده است.

زبان پارسی را قدر بدانیم و در حفظ آن از هیچ کوششی دریغ نکنیم؛ به امید روزی که مجبور شوند برای کسب علم و دانش بیشتر، زبان پارسی بخوانند و بنویسند...

● محمد محمدحسینی

زبان مقوله‌ی عجیبی است! آنقدر عجیب که انسان آن را خلق کرده اما با گذشت سالیان بسیاری از بخش‌های آن، هنوز نتوانسته به طور کامل آن را بررسی کرده و در اختیار خود درآورد. عجیب است اما انسان را یاد داستان مری شلی و مخلوق عجیبش می‌اندازد...

زبان ساختار جالبی دارد؛ میلیارد‌ها انسان در این کره‌ی خاکی زندگی و به زبان‌های مختلفی تکلم می‌کنند و بی آن که از شباهت گفتار خود آگاه باشند، در یک روش خاص و مشابه به سخن گفتن می‌پردازند! با وجود تمامی تفاوت‌های ساختاری میان زبان‌های جهان، اما یک ویژگی مشترک میان همه آنها وجود دارد که آن‌ها را از یک زاویه عینا همانند یکدیگر بررسی می‌کند.

همان طور که پیش‌تر اشاره شد، با وجود تمام پیشرفت‌های بشر در حوزه‌ی زبان‌شناسی، اما هنوز پیچ و خم‌های فراوانی وجود دارد تا ساختار زبان‌های خودساخته‌ی مان را کشف کنیم و از آن آگاهی کامل کسب کنیم.

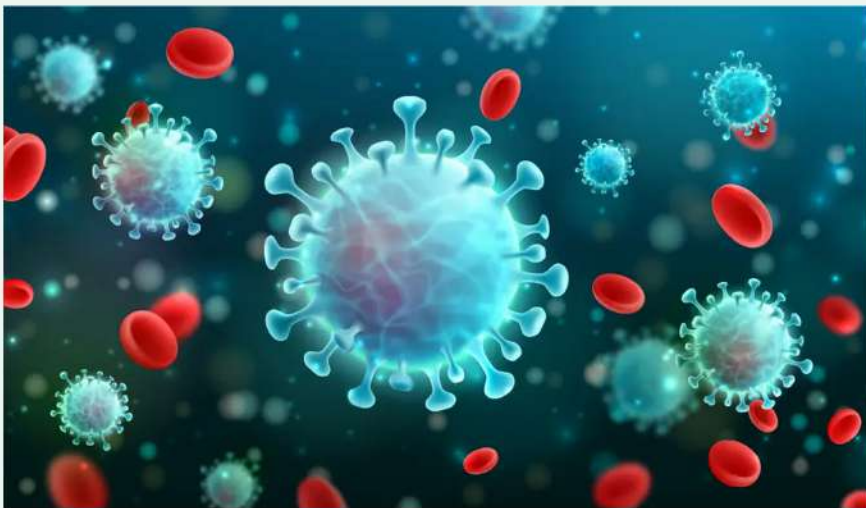
اما نکته‌ی عجیب‌تر اینجاست که ما انسان‌هایی که در حوزه‌ی زبان‌شناسی فعالیت نکرده و از دستور زبان



آیا میدانستید؟



بزرگترین حفره دنیا یک سیاه چاله نیست، در عوض فضای پهناورتری از تاریکی است. بر اساس بررسی های اخترشناسان و در مقیاس های وسیع، گاهی اوقات کهکشان ها در امتداد یک دیوار نامرئی قرار میگیرند و یک فضای خالی به پهنای چند صد میلیون سال نوری بین آن ها به وجود می آید. بزرگترین حفره شناخته شده در دنیا به طرز عجیبی بزرگ است، یک میلیارد سال نوری پهنای دارد و در سال ۲۰۰۷ کشف شد. بر اساس یکی از نظریات موجود در این زمینه، این حفره باقیمانده یک برخورد باستانی با یک جهان موازی است.



رطوبتی که از تنفس با ماسک در ریه ما ایجاد میشود حتی برای بیماری های آسم و تنفسی مفید است.

تاکنون ویروس کرونا یک سوم جنگ تحمیلی قربانی گرفته است.



خوشنویسی در عهد میر عماد

سرآغاز فرمانروایی صفویان یعنی عصر سلطنت شاه اسماعیل و طهماسب، دوره شکوفایی و بالندگی هنر خوشنویسی در ایران است. خوشنویسان در این عصر از جایگاه و منزلتی روزافزون برخوردار بودند. همچنین خوشنویسی در این زمان هنری کاربردی به شمار می رفت و از اهمیت و جایگاهی اساسی برخوردار بود.

در این دوره مسلمانان به خوشنویسی بیش از نقاشی گرایش و علاقه نشان می دادند. زیرا نقاشی و تصویرسازی در دین اسلام تقریباً ممنوع بود.

در قرن دهم خط نستعلیق بسیار مورد توجه قرار گرفت و هنرمندان بزرگی همچون میر محمد، میرک حسینی، سلطان علی قاینی، محمدرضا تبریزی و هدایت الله شیرازی ظهور یافتند.

در این دوره خوشنویسی به درجه کمال و نهایت پختگی رسید. استادان بی نظیری مانند: میرعلی هروی و علیرضا عباسی به تکمیل خط نستعلیق پرداختند اما خط آنان ملاحظت و لطافت خط میر عماد را نداشت. حتی تا به امروز نیز کسی نتوانسته است همانند ایشان بنویسد.

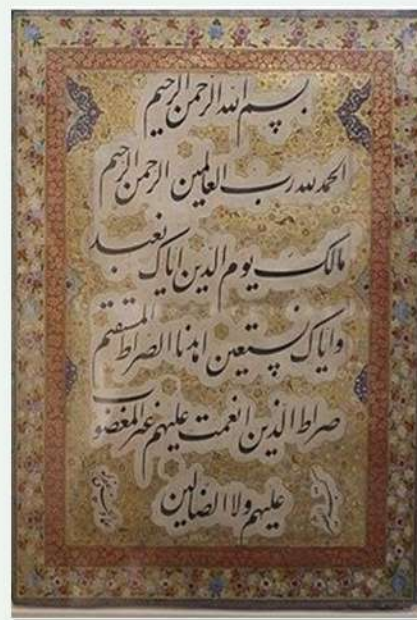
از دیگر اساتید برجسته خوشنویسی در این دوره می توان به سلطان محمد نور و شاه محمود نیشابوری اشاره کرد. نسخه خطی خمسه نظامی که در حال حاضر در موزه بریتانیا نگهداری می شود توسط سلطان محمد نگاشته شده است.

در قرن یازدهم شاگردان میر عماد، علیرضا عباسی، مغزالدین کاشی، نورالدین محمد لاهیجی سرآمد هنرمندان آن عصر شدند. همچنین در این دوره خط شکسته نستعلیق پدید آمد. زیرا خط نستعلیق برای ثبت و ضبط اسناد و نامه های اداری، پاسخگویی خوشنویسان نبود و در نتیجه، در اثر حرکت سریع قلم، خط شکسته پدید آمد. در زمان شاه سلطان حسین، درویش عبدالمجید طالقانی آن را به کمال رسانید.

در اواخر قرن یازدهم، خوشنویسانی همچون آقا محمد ابراهیم قمی، محمد انصاری، محمدرضا امامی و میرزا احمد تبریزی شیوه خاص و منحصر به فردی در خط نسخ پدید آوردند.



خوشنویسی
قطعه چلیپا



نمونه ای از
خوشنویسی
سوره مبارکه
حمد



پادشاه هند، محمد جهانگیر، وقتی خبر مرگ میر را شنید گفت اگر زنده ی او را به من می دادند، هم وزنش جواهر می دادم.

میر عماد خود را از سادات حسنی می دانست و از این رو امضایش بیشتر میر عماد الحسنی بود. (تصویر کنار) میر عماد توانست پایه خط نستعلیق را چنان محکم کند که تمام صاحب نظران خطوط اسلامی آن را عروس خطوط بنامند. قلم او بیشترین تاثیر را بر خط نستعلیق گذاشته است.



تصویر امضاء میر عماد

● علی ذوالفقاری

میر محمد بن حسین سیفی قزوینی ملقب به عمادالمک و معروف به میر عماد از بزرگترین و مشهورترین خوشنویسان در کل تاریخ خوشنویسی است. میر عماد ذوق شعر نیز داشته و اشعاری نیز به او منسوب است. پاره هایی از اشعار او در امتحان الفضلاء میرزای سنگلاخ نقل شده است.

وی ابتدا در شهر قزوین به قطعه نویسی مشغول بود و سپس به اصفهان مهاجرت نمود و به دربار شاه عباس دعوت شد. او مدتی در دربار شاه عباس صفوی مشغول خوشنویسی شد ولی پس از مدتی با علیرضا عباسی به اختلاف برخورد. شاه عباس نسبت به علیرضا عباسی توجه بیشتری نشان می داد و به همین دلیل میر عماد از رفتار شاه عباس بسیار آزرده خاطر گشت و او را در شعرهایش به سختی مورد ملامت قرار داد.

این عمل خشم شاه را برانگیخت. از طرفی، مخالفان میر او را متهم به سنی بودن کردند.

مجموع این دلایل باعث شد تا شاه عباس در خفی دستور کشتن او را صادر کند. بعد از مرگش شاه عباس از کار خود بسیار پشیمان شد.



میر مهنّا، قهرمان ملی

آیا میر مهنّا دوغابی را می شناسید؟ حدس می زنم با شناخت این شخصیت به ایرانی بودن خود افتخار میکنید. پس متن زیر را با دقت بخوانید.

خلیج فارس یکی از مهمترین مکانهای استراتژیک جهان است و در طول تاریخ همیشه مورد سوء استفاده بیگانگان بوده است. خلیج همیشه فارس همیشه زیر نظر مدافعان ایرانی است که مبادا مورد تعرض بیگانگان قرار بگیرد. یکی از این مدافعان خلیج فارس میر مهنّا نام داشت.

میر مهنّا بن نصر بن حمد زعابی سلیمی در سال ۱۱۱۴ خورشیدی در زمان پادشاهی کریمخان زند در بندر کوچکی از توابع بندر گناوه در استان بوشهر به نام بندر ریگ متولد شد. پدر وی میر ناصر بندر ریگی نام داشت که در سالهای آخر فرمانروایی نادر شاه افشار، حاکم بندر ریگ و رود حله و جزیره خارگ (خارک) بود. میر مهنّا از قبیله عرب زعاب، ساکن بندر ریگ بود. میر مهنّا شیعه دوازده امامی بود و نیاکان او از خلافت راشدین به بندر ریگ مهاجرت کرده بودند. مهمترین اقدام میر مهنّا بیرون راندن هلندی ها از خلیج فارس بود و به همین دلیل غربی ها و حاکمان عرب به وی لقب دزد دریایی خلیج فارس را دادند. میر مهنّا در چنلین جنگ پی در پی، هلندی ها را شکست

داد و آنان را از خلیج همیشه فارس اخراج کرد. او و افرادش در سال ۱۱۴۵ به خارک حمله کردند و علاوه بر شکست سختی که به هلندی ها وارد کرد؛ ۵۸ هلندی و ملوان بومی را هم به اسارت درآورد. در این حمله، میر مهنّا، قلعه هلندی ها که «موسلستاین» نام داشت را محاصره و کاری کرد که هلندی ها مجبور به بالا بردن پرچم سفید شدند. در کارنامه میر مهنّا علاوه بر بیرون راندن هلندی ها، اخراج اعراب و انگلیسی ها از خلیج فارس نیز دیده می شود. در سال ۱۷۶۵ میلادی کریمخان زند، افسری جهت جمع آوری مالیات به بندر ریگ فرستاد؛ اما میر مهنّا از دستور سرپیچی کرد و افسر مالیاتی را ریش و سیبیل تراشیده نزد کریمخان فرستاد و همین باعث شد کریمخان به بندر ریگ لشکر کشی کند؛ اما میر مهنّا با برنامه ای از پیش تعیین شده، لشکر خان زند را در ناحیه ای از جزیره کشاند که نه راه پس داشتند و نه راه پیش و همین باعث شد لشکر زندیه شکست خورده به فارس بازگردند. همین عمل باعث شد تا زکیخان به دنبال میر مهنّا برود و میر مهنّا علاوه با زکیخان با بخشی از نیروهای خودی هم درگیر بود.

سرانجام میر مهنّا جزیره خارگ را ترک کرد و به عراق رفت. میر مهنّا به ناچار بر اثر خستگی، تشنگی و گرسنگی شدید به بصره پناه برد اما چون مردم بصره وی را می شناختند، او را به حاکم بصره تحویل دادند و حاکم بصره هم وی را به والی بغداد تحویل داد. والی بغداد در سال ۱۱۴۲ شمسی میر مهنّا را به قتل رساند و کریمخان به اعتراض این عمل به بغداد لشکر کشید و آنجا را تصرف کرد. نام میر مهنّا با هر لقب و عنوانی که برایش قائل باشیم، در تاریخ مبارزات و دشمن ستیزیهای ملت ایران و سرزمین های حاشیه خلیج فارس، حیاتی جاودانه یافت. روز ملی خلیج فارس فرصتی مناسب برای مرور و زنده نگه داشتن رشادت و دلاوری مردمانی مانند میر مهنّا است. برای بزرگداشت میر مهنّا یک بازی رایانهای در سال ۱۳۸۹ ساخته و رونمایی شد و امروز جزیره های غیرمسکونی و بندری در جزیره زیبای کیش به نام او نامگذاری شده است.

سفر در زمان

تصویر شاه اسماعیل از هنرمند ناشناس ونیزی در قرون وسطا که در موزه فلورانس نگهدار میشود



تصویر نهمین سلطان عثمانی، سلطان سلیم عثمانی



پیش میگیرد. شاه اسماعیل دو جنگ بزرگ خارجی داشت. یکی جنگ مرو با ازبکان بود که در پی این جنگ مرز های ایران تا رود جیحون گسترش یافت. و دومی، جنگ چالدران که با عثمانیان بود که ایران در این جنگ شکست می خورد. سرانجام شاه اسماعیل در ۱۱ رجب ۱۹۱ ق، پس از ۲۰ سال سلطنت درگذشت و پیکر او را در کنار پیکر جدش شیخ صفی الدین در اردبیل به خاک سپردند.

سلطان سلیم عثمانی پس از خلع سلطان بایزید دوم از سلطنت (۱۱۳ هـ ق)، به جای او نشست. او از همان ابتدای سلطنت، دو هدف داشت:

۱- رقیبش شاه اسماعیل را شکست دهد.

۲- علاوه بر تحقق آرمان های دیرینه پدران خود در خاک اروپا، سراسر جهان اسلام را زیر یک درفش درآورد.

این دو هدف به هم پیوسته بودند و بدون انجام اولی، تحقق دومی امکان پذیر نبود؛ به همین دلیل، او وجود شاه اسماعیل و رواج مذهب شیعه را در ایران بزرگترین مانع پیشرفت خود یافت. دلایلی چون پناه دادن شاه اسماعیل به رقیب او در خلافت-سلطان مراد-، بی اعتنائی شاه اسماعیل و نفرستادن سفیر برای عرض تهنیت به سلطان سلیم، ایجاد آشوب در آناتولی، رفتار تند و غرورآمیز حاکم دیار بکر-محمد خان استاجلو با سلطان سلیم و... موجب شد که سلطان سلیم تصمیم بگیرد تا با شاه اسماعیل بجنگد. آن ها در دشت چالدران با یکدیگر جنگیدند اما بدلیل مجهز نبودن سپاه شاه اسماعیل به سلاح گرم و توپخانه و همچنین کم بودن سپاه صفوی نسبت به عثمانی، ایران در جنگ چالدران شکست می خورد. شاه اسماعیل توانست با سیصد نفر به تبریز فرار کند. شکست ایران در این جنگ بسیار بر روی رفتار و اخلاق شاه اسماعیل تاثیر گذاشت چون او ایمان داشت که شکست ناپذیر است اما شکست خورد. سرانجام سلطنت سلطان سلیم عثمانی در ۱۲۸ هـ ق به پایان رسید.

اولین شکست صفویه

شاه اسماعیل صفوی در چهارم مرداد ۳۸۸ هجری شمسی (۲۸ جولای ۱۰۳۷ م) متولد می شود. او در یک سالگی پدر خود (شیخ حیدر ۳۸۷ هـ. ش) را از دست می دهد. قبل از اینکه او بر تخت پادشاهی بنشیند، وحدت سیاسی در ایران وجود نداشت و حکام متعددی در نقاط مختلف ایران حکومت می کردند. همچنین او الوند میرزا و سلطان مراد که از خاندان آق قویونلوها باقی مانده و مدعی بودند را شکست داد و در تبریز تاج گذاری کرد. از دیگر اقدامات او سرکوب کردن شورش هایی مانند شورش محمد کرّه و از میان برداشتن حکام محلی بود. یکی از مهمترین اقدامات شاه اسماعیل، رسمی کردن شیعه دوازده امامی بود.

او حتی حملات دشمنان خارجی مانند ازبکان به سرکردگی شیبک خان را دفع و او را می کشد. در نتیجه خراسان را پس گرفته و بخشی از سرزمین های شرقی ایران تا رود جیحون را تحت حاکمیت دولت صفوی در می آورد. شاه اسماعیل از زمان تاج گذاری در تبریز (۱۱۷ هـ ق) تا خلع بایزید دوم از سلطنت (سلطان عثمانی-۱۱۳ هـ ق)، در حدود یازده سال با او معاصر بود. سلطان بایزید دوم با شاه اسماعیل به شدت مخالف بود اما بعد ها بدلیل پیروزی های در پی، در سیاست خود تجدید نظر کرده و روش ملایم تری را در



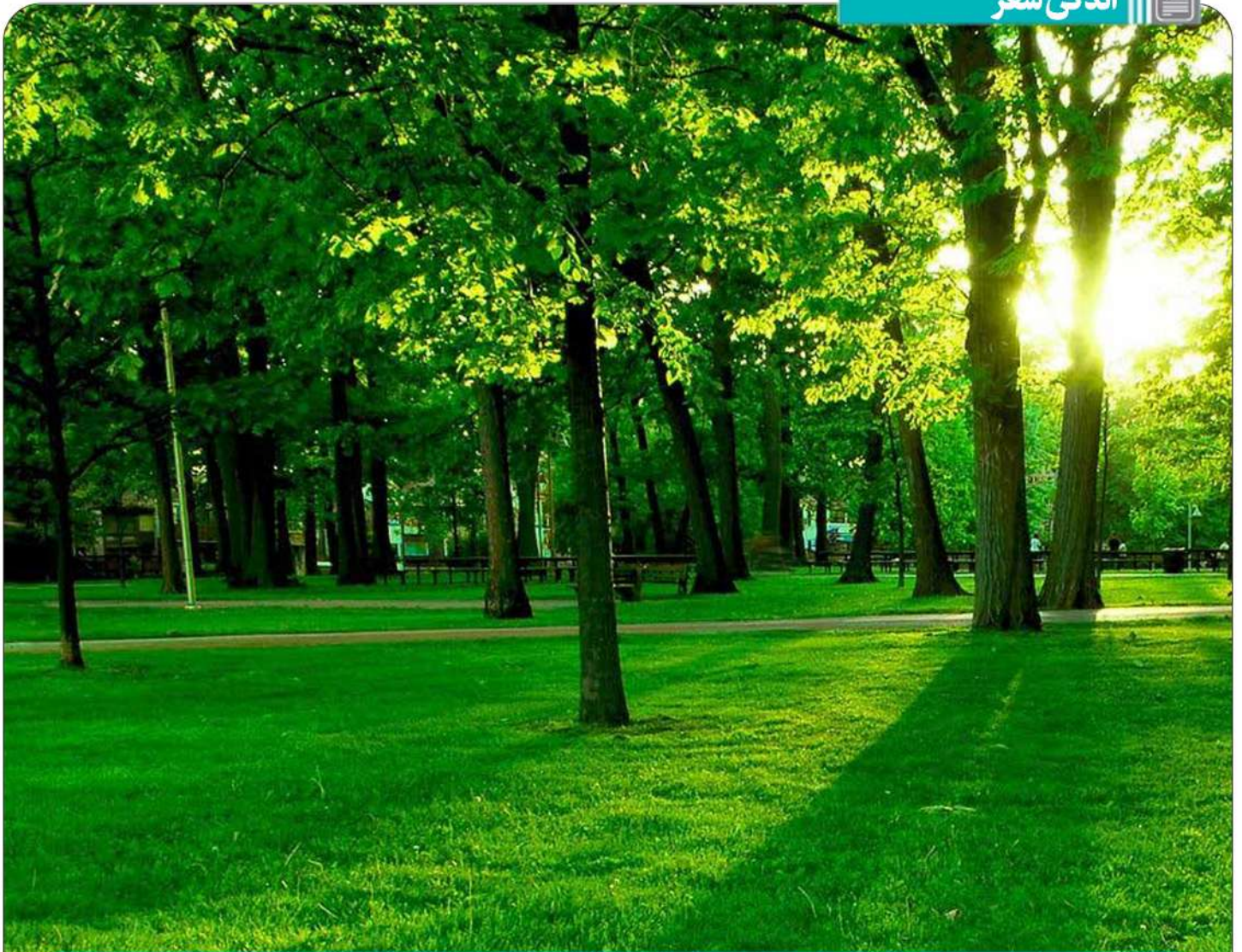
این حمله کشته شد. صلابت نخستین یورش سپاه ایران به حدی بود که سلطان سلیم لحظاتی پس از شروع درگیری که به نظر کارش با شکستی برق آسا به اتمام رسیده، در پی فرار از معرکه بود. اما آنها توانستند با استفاده از توپهای باقی مانده، نتیجه جنگ را به سرعت به نفع خود تغییر دهند. استفاده از توپخانه برای ایرانیان مصیبت وار بود. بسیاری از سپاهیان، فرماندهان و صاحب منصبان ایرانی جان شان را در این معرکه از دست دادند و خود شاه اسماعیل با فداکاری چند قزلباش نیز جان سالم از میدان نبرد به در برد. چون اگر شاه اسماعیل دستگیر یا به قتل می رسید، سراسر ایران تسلیم سلطان سلیم می شد. سلطان سلیم پس از درهم کوبیدن سپاه ایران، بدلیل ترس از تله به تعقیب سپاه ایران نرفت. در نتیجه، چند روز بعد وارد تبریز شد و تبریز مورد چپاول و تجاوز سپاهیان عثمانی قرار گرفت. آن چنان که دیگر رونق اقتصادی خود را از دست داد.

● محمد رضا صفری

سلطان سلیم منتظر فرصتی بود تا رقیبش - شاه اسماعیل - را از بین ببرد، دلایلی چون پنهانده شدن سلطان مراد در ایران و... را بهانه کرد و با سپاهی که تعداد آن را صد هزار نفر نوشته اند به سمت ایران حرکت کرد تا اینکه در اول رجب ۱۲۱ قمری (مرداد ۳۱۹ هـ-ش) به دشت چالدران در شمال غربی خوی رسید و در آنجا اردو زد. تعداد نفرات سپاه ایران را در جنگ چالدران حدود چهل هزار نفر نوشته اند. پیش از نبرد، شاه اسماعیل و فرماندهان برای تعیین استراتژی نبرد تشکیل جلسه دادند. نورعلی خلیفه و محمد خان استاجلو بدلیل آشنایی قبلی که از روش های جنگی عثمانیان و قدرت ویرانگر توپخانه داشتند، پیشنهاد کردند که قبل از آن که دشمن موفق به تکمیل آرایش دفاعی خود گردد؛ حمله را از پشت به آنها آغاز کنند. این نظر منطقی با مخالفت شاه اسماعیل و دورمش خان شاملو مواجه شد که نتیجه آن یک شکست تلخ از عثمانیان بود. شاه اسماعیل به آن ها اجازه داد تا آرایش خود را تکمیل کرده و دوازده هزار ینی چری مسلح به شمشال در پشت زنجیره ای از توپها قرار بگیرند. مانعی که بصورت سدی نفوذ ناپذیر در مقابل سپاه ایران که بیشتر سواره نظام بودند، قرار گرفت. با شروع جنگ، جناح راست سپاه ایران جناح چپ عثمانیان را در هم کوبید و فرمانده آنها حسن پاشا هم در

نبرد چالدران، اول رجب ۱۲۱ قمری، دشت چالدران





شب را ببین، چون می‌کند؟ خود را چو مجنون می‌کند
 این غم مرا خون می‌کند داغ من افزون می‌کند
 گفتم دلا هم خفته شو شمع شب ویرانه شو
 گفتمی که دل را نور ما سحر است و افسون می‌کند
 ای بدر من پنهان شدی آواره ای کیهان شدی
 گفتمی هلال فطر ما بر عاشق این چون می‌کند
 باز آمدی بنشین برم آواز تو خواند سرم
 این دام تن را بر درم چشم دلم خون می‌کند
 چشم مرا گریان کنی سر تا سرم بریان کنی
 دل را کنون دانی خوشا، سودای قانون می‌کند
 تنها ترین تنها منم جان گاه این جان هاتویی
 چشمی فکن بر جان من گردش به گردون می‌کند

● محمد امین کریمی

در راه عشق خون فشان گفت و ملامت را چشان
 این خشم بی پروایشان غم را چه محزون می‌کند
 خون از پی خون جوشدش جان جامه گلگون پوشدش
 آن دیده دریا نوشتش این دم که معجون می‌کند
 از هر دری داخل روم گویی که در گل می‌روم
 پارا چو گل بسته ولی دل را به بیرون می‌کند
 درمان چرا بر درد خوش دل را بگیر و تن بکش
 چلوش بخوان با بانگ خوش، دل ساز موزون می‌کند
 گفتم و صالم را بگو فرخنده سالم را بگو
 افسانه ای دیرینه او از آفریلون می‌کند
 تنها تویی ای شب مرا غمخوار و دلدار و سرا
 پلیمان ندارد ملجرا با گرد ملفون می‌کند

● ایلیناشاکر

برای مثال وقتی شخصیت اصلی فیلم به دنیای وارونه قدم می‌گذارد به او می‌گویند که اگر جایی آتش بگیرد، آن جایخ میزند و یا اگر، بدوی باد از پشت به تو برخورد می‌کند یا در حین رانندگی وقتی به چپ می‌خواهی بپیچی باید به راست بپیچی.

به تصویر کشیدن این وقایع برای بیننده تازگی دارد و می‌تواند وی را مجذوب بخش‌هایی از فیلم کند.

ما در دقایق پایانی اکثر فیلم‌های نولان یک غافلگیری خواهیم داشت این اثر هم مستثنی از دیگر کارهای او نیست. در آخر می‌فهمیم که شخصیت اصلی این داستان در آینده قرار است سازمانی به نام «تنت» را تأسیس کند و این اطلاعات را چه کسی می‌دهد؟ دستیار او!

از دیگر وقایع جذاب این فیلم، مبارزه‌ی شخصیت اصلی با خود وارونه‌اش است که این نوع غافلگیری‌ها امضای کار نولان است. یا در بخش‌های دیگر فیلم، شخصیت‌های داستان وقایعی را بیان می‌کنند که خود در آن دست داشته؛ اما از آن بی‌خبرند و دست آخر متوجه آن می‌شوند.

این اثر باتوجه به مولفه‌های موجود در فیلم، در دسته‌ی علمی-تخیلی و اکشن قرار می‌گیرد. فیلمنامه‌ی این فیلم در کل زمان فیلم اطلاعات فراوان و جزئیات زیادی به بیننده می‌دهد. اگر از فراوانی اطلاعات هم بگذریم، این اثر از لحاظ ساده‌سازی موضوع و اطلاعات هم نقص دارد.

زمان و جهان‌های موازی از فرضیات و نظریات فیزیک هستند. این نوع اطلاعات برای عوام و کسانی که به طور تخصصی در رشته فیزیک تحصیل نمی‌کنند، می‌تواند بسیار گیج‌کننده باشد. بیننده این فیلم در طول آن تمام حواس و فکرش معطوف به جزئیات فیلمنامه است و با این‌که از کلیات خبر دارد، فکرش از دیگر جنبه‌های فیلم عقب می‌ماند و در پایان فیلم نه‌آنچنان جزئیات را درک کرده و نه جنبه‌های دیگر فیلم موجب شده از اثر لذت ببرد.



صحنه‌ای از فیلم تنت

نقد فیلم تنت یا نقد نولان؟

این فیلم محصول ایالات متحده آمریکا در سال ۲۰۲۰ ساخته کلر گرگن مطرح سینمایی هالیوود، کریستوفر نولان، می‌باشد جان دیوید و اشنگتن و رابرت پتینسون عهده‌دار نقش‌های اصلی در این فیلم هستند.

خلاصه فیلم: این فیلم در مورد دو جاسوس حرفه‌ای است که برای جلوگیری از جنگ جهانی سوم وارد ماجرابی پر پیچ و خم و بازی بازمان می‌شوند.

کارگردانی و نویسندگی این فیلم به عهده کریستوفر نولان است که در کارنامه هنری‌اش کارهای تقریباً بی‌نقصی دارد اما به این اثر او بر خلاف دیگر اثر هایش نقدهای جدی وارد است. اما در اول به جنبه‌های مثبت می‌پردازیم.

ایده این فیلم برای مخاطب ایده تازه‌ای است و وارونگی زمان برای مخاطب جذابیت دارد. در بخش‌هایی از فیلم که در بخش وارونگی می‌گذشت حوادث جذابی روی می‌دهد که برای اولین بار مخاطب آن را می‌بیند و در فیلم‌های دیگر از این نوع اتفاقات ندیده است.



صحنه‌ای از فیلم تنت



کریستوفر نولان، کارگردان فیلم تنت

بین وجود دارد، نوع انتقال و ساده‌سازی اطلاعات تخصصی است. در دو فیلم فوق‌مخاطب به‌طور کامل اطلاعات را درک می‌کند و از تمام علت و معلول‌ها باخبر است و در آخر فیلم چه از پایان چه از تمام زمان فیلم راضی است.

ولی در آخرین کار نولان، مخاطب این را به زبان نمی‌آورد و حتی در بعضی مواقع از میانه‌ی فیلم، دیگر رمق تماشای آن را ندارد و خدا خدا می‌کند هرچه زودتر فیلم به پایان برسد و خلاص شود.

نقله‌های یادشده، نقد‌هایی صرفاً فرمی بود. نقد فیلم از لحاظ محتوا بر عهده‌ی دانشمندان فیزیک است.

در مجموع این کارگردان مطرح آن چنان که باید در این فیلم ظاهر می‌شد، نشد و انتظار می‌رود که در فیلم بعدی‌اش برای جبران این اثر بسیار بهتر عمل کند.

● امیر محمد عزیز نژاد

در وهله اول بیننده با تمرکز بسیار بر جزئیات، از روایت فیلم غافل می‌شود و به‌طور کامل نمی‌تواند از مبارزات تن‌به‌تن، چه در دنیای اصلی و چه در دنیای موازی لذت ببرد.

در وهله دوم مخاطب، چندان جذب بازی بازیگران نمی‌شود. با این که بازیگران سطح بالایی مثل «رابرت پتینسون» در آن بازی کرده بودند. این دلیل را هم می‌شود به گردن جزئیات انداخت.

از لحاظ شخصیت‌پردازی نیز ایراداتی به این فیلم وارد است. بازیگر نقش اول که اتفاقاً فاقد نام است، قهرمان داستان بود این شخصیت از لحاظ شخصیت‌پردازی، صرفاً فردی فداکار معرفی شده بود و بیننده از هویت آن چندان اطلاع ندارد و در نتیجه اصلاً نمی‌تواند با شخصیت ارتباط برقرار کند و با او همزاد‌پنداری کند او صرفاً یک فداکار است! دستیار او نیز از هویت و شخصیت جالبی برخوردار نیست و در فیلم صرفاً می‌گویند او یک مامور حرفه‌ای اطلاعاتی است.

بخش دیگری که شاید کم و بیش در بالا به آن اشاره شده باشد، بخش تخصصی بودن فیلمنامه است. «کریستوفر نولان» در کارهایی مثل «تلقین» و «میان ستاره‌ای» نشان داده است که فیلمنامه‌هایش تخصصی هستند؛ به ویژه «میان ستاره‌ای». اما تفاوتی که در این



رپ آری، سنتی نه!

چرا جوان های نسل جدید از موسیقی اصیل و سنتی ایرانی فاصله گرفته اند و بیشتر به سبک های پاپ و R&B پناه آورده اند:

۱- اولین مقصر، به نظر بنده آموزش و پرورش است که با داشتن دوازده سال از عمر یک جوان، چنان به او اشعار و غزلیات سعدی و حافظ و مولوی را تحمیل کرده که نوجوان ایرانی جز حفظ شعر و پیدا کردن استعاره و تشبیه و تشیخص و کنایه، چیز دیگری از شعر اصیل ایرانی به خاطر ندارد و در این میان جایی برای فهمیدن محتوای عمیق اشعار و درک معارف زیبا و عاشقانه شاعر اساساً وجود ندارد و با این تفاسیر باید به جوانان حق داد که نه تمایلی به شعر اصیل ایرانی داشته باشند و نه از آن چیزی بفهمند.

۲- نوجوان و جوان، به حسب شرایط سنی، محیطی و نسلی نیاز به یک سری از احساسات از جمله عشق، امیدواری، قدرتمندی، اعتماد به نفس، شادی و خیلی موارد دیگر دارد که این را خواننده و آهنگ ساز لس آنجلسی بیشتر از خواننده ایرانی و خواننده پاپ و رپ بیشتر از خواننده سنتی درک کرده و در اشعار و محتوای آهنگ هم بسیار زیاد روی آن مانور داده است و این موضوع هم

طبیعی است که نسل جدید جذب چنین محتوایی شود. ۳- با توجه به کم کاری ارگان های فرهنگی و رسانه ای از جمله صدا و سیما که در طی چهل و سه سال به دلایل و مستندات خیلی ابتدایی، از معرفی سازها و آموزش موسیقی که بگنریم، حتی از نشان دادن آلت موسیقی هم جلوگیری کرده اند؛ نباید انتظار داشت که جوان این کشور با موسیقی، ساز و نوازنده اصیل خود آشنایی داشته باشد و به طرف موسیقی های لس آنجلسی نرود.

۴- نقد دیگری که نه فقط در حوزه موسیقی بلکه در همه رشته های هنری دیگر می شود ایراد کرد؛ رفتار منافق گونه بعضی هنرمندان داخلی است، که اظهارات و بیانات هنرمند چه در اثر هنری و چه در کلام خودش با عمل شخصی اش در تناقض است و این نوع رفتار در هنرمندان به اصطلاح آنور آبی کمتر دیده می شود، زیرا آنچه در رسانه از خویش نشان می دهند، خود واقعی شان است نه مثل بعضی هنرمندان داخلی که باروتوش به میدان رسانه می آیند و خود را آن طور که به نفع شان است می نمایند؛ با توجه به موارد ذکر شده روشن است که صادق منشی در رفتار و گفتار هنرمند، باعث جذب شدن نسل جوان می شود حال چه این رفتار و گفتار مناسب باشد و چه نامناسب!

● محمدرضا صادقی نیا

جوانانی که عشق و علاقه شان بین چرخ دنده های آهنین اقتصادی گم می شود و زندان هایی که از بدهکاران پر شده است!

حال ما مانده ایم و فروش شرافتمان در ازای فروش نفت! ما مانده ایم و نطنز هایی که تعطیل می شوند تا نکنند که به کدخدای جهانی بر بخورد! ما مانده ایم و فریاد هایی که دیگر شنیدنشان کار راحتی نیست...!

اما این پایان ماجرا نبود. بالاخره دست بر زانوهایمان زدیم و کمر راست کردیم. کدخدا را کنار زدیم و به خود و جوانانمان تکیه کردیم. بالاخره عشق و اراده را در نطنز غنی کردیم! هیچ چیز نتوانست اراده ی ما را محصور کند!

ثابت کردیم که می توانیم؛ ثابت کردیم که هیچ چیز توان به بند کشیدن اراده ی ما را ندارد...

چندی پیش خبر یافتیم که چند موشک سرگردان، آرام در کرانه ی باختری فرود آمدند. بی سرپناه، بی اختیار و بی آب و غذا. لطفاً با مهربانی میزبانی کنید، میدانید که، سرگردانند...!

باری، روزی موشک هایمان خاک آغشته به خونتان را ویران خواهد کرد، خواه سرگردان خواه غیر سرگردان...!

● محمد محمدحسینی



نطنز، نه طنز!

سال هاست که منتظر ایستاده ایم. آن قدر که حتی تلاش کردن را هم فراموش کرده ایم! سال ها ایستاده ایم تا دستان را بگیرند و ما شاید بتوانیم کمر راست کنیم. ایستاده ایم و چشم دوخته ایم؛ کسی نیست بگوید آخر انتظار تا کی؟! کسی نیست بگوید چرا جای منتظر ایستادن، روی پای خود نمی ایستی؟! کسی نیست بر سرمان فریاد زند تا ما را از این خواب خرگوشی بیدار کند که آخر انتظار هم حدی دارد! شاید هم کسی باشد؛ آری، کسی هست اما گویا علاوه بر چشم، گوش هایمان را هم به سمت دیگری دوخته ایم!

درد و فقر در جامعه جولان می دهند، استخوان های طبقات پایینی زیر چرخ های لکسوس سواران خرد می شوند و طلبکار هم که می شوی با پول دهانت را می بندند، انگار همه چیز را با پول می توان خرید! انگار معیار ارزش گذاری بشر چند تکه اسکناس است که رنگ خون ضعفا روی آن نقش بسته! کودکان (بیکار) کار، و جب به و جب چهار راه را طی می کنند تا شاید آنقدری دریاورند که شب را گرسنه نخوابند! پلری که چندین شغل دارد و تا نیمه شب کار می کند بلکه بتواند خرج مسکن اجاره ای خود را پرداخت کند اما باز هم بر سر اجاره بها با صاحب خانه گلاویز می شود!



فرض...

هنگام ازدواج، باید به صد جا التماس کنند تا شاید کسی پیدا شود و دستشان را بگیرد، شاید هم پیدا نشود، شاید نمی دانند که ازدواج هم نباید بکنند...! وقت مرگشان هم که می رسد، خانواده نمی داند غصه ی کفن و دفن را بخورد، یا عزیز از دست رفته را! بعدش هم یک گوشه از شهر دفن می شوند، بی آن که کسی خبردار شود. انگار نه انگار؛ شهر به زندگی خود ادامه می دهد، گویا اصلا چنین فردی زاده نشده ...

● محمد محمدحسینی

فرض کن چشم هایت را باز کنی و خود را در میان انبوهی از زباله و آشغال ببینی؛ چه فکری می کنی؟ چه می شوی؟

این فرض تو، واقعیت زندگی خیلی هاست... خیلی ها تا چشم باز میکنند، جای جشن سیسمونی و هدیه های اعیانی از اقوام دور و نزدیک، فقط آشغال میبینند، فقط...؛ تا میخواهند از خواسته های کودکانه خود حرف بزنند، مادر جلوی دهنشان را میگیرد تا مبادا پدر، احساس شرم کند و حرفی برای گفتن نداشته باشد. تا میخواهند از مدرسه و درس و کتاب سخن بگویند، خواهر بزرگتر سیلی ای محکم نثارشان می کند که آخر این چه حرفی ست! مگر نمی دانی ماها نباید درس بخوانیم؟!... تا میخواهند شکوه کنند و نفرین، مادر اشک می ریزد و آن هانیز برای اینکه غصه خوردنش را ببینند، غصه شان را می خورند....

آری، من متعصبم!

تفکر، حیاتی انسانی ست. یعنی رهایی از افکار پوسیده و غیر عقلانی که گاهی علت پیدایش آن‌ها تعصب است! که البته اگر قید همیشه را به انضمام جمله قبل ذکر کنیم، پر بیراه نرفته ایم! تعصب یعنی هر چیز دیگری را بر عقلانیت و حقیقت متقدم شمردن! یعنی نپذیرفتن حقیقت‌ها به دلیل تناقض با سنت‌ها! حال این سنت‌ها می‌تواند ناشی از عقیده باشد و یا حتی حقیقت! به راستی چگونه می‌توان سنت را ناشی از حقیقت دانست؟ اصلاً مگر ممکن است؟ بنظرم بله، امکان دارد. ممکن است کسی حقیقتی را در گذشته دریافت کرده باشد که در زمان حال، دیگر به شکل گذشته نیست اما پذیرش واقعیت تغییر برای فرد متعصب، دشوار و یا حتی محال است. به همین طریق است که حتی حقیقت‌ها پایه گذار سنت‌ها و در نهایت تعصب‌ها می‌شوند! پس پذیرش اهمیت تغییر در گذر زمان - یا به عبارتی محلودیت درک زمان مند انسان و بشریت - می‌تواند جلوی تعصب بایستد و قد علم کند!

اما در بررسی مسئله‌ی تعصب به امر جالب توجهی برخوردیم که نظرم را جلب کرد. درست یا غلطش پای عقل، اما شرح آن بی‌توفیق نیست:

فرض کنید که مسئله‌ای پیش آمده باشد که ذاتاً دو قطبی ست. یعنی مخالف و موافقانی دارد که هر کدام برای دفاع از عقیده، حقیقت، سنت یا هر چیز دیگری که اسمش را بگذاریم، صف کشیده‌اند و هر کدام دلایلی دارند. عده‌ای مخالف وضعیت فعلی و عده‌ای هم موافق آن هستند. آن عده که مخالف هستند و گاهی هم با نام اپوزیسیون شناخته می‌شوند، پیکان انتقاد را به سوی وضعیت فعلی و مسببان آن می‌گیرند و خواستار تغییرند. عده‌ی موافق هم تمام همشان بر این است تا از وضع فعلی دفاع کنند، خواه درست باشد یا خواه غلط! ممکن است گاهی بر مسیر تعصب قدم گذارند و از چیزی دفاع کنند که خودشان هم آن را باور ندارند یا صرفاً بر اساس عقیده‌ی غلط یا تفسیر غلط از عقاید گذشتگان شکل گرفته باشد.

در این صورت است که مخالفین وضعیت فعلی - توجه شود که نام گذاری مخالف و موافق بر افراد، صرفاً به علت نظرشان بر مسئله‌ای ست که پیشتر از آن سخن رفت و نه دلایل دیگر...!) - اگر نام متعصب را بر گروه مقابل بگذارند، بی‌راهه نرفته‌اند. اما ماجرا به همین جا ختم نمی‌شود. اگر به روی دیگر سکه نگاهی بیندازیم، می‌بینیم که مخالفان هم گاهی تعصب به خرج می‌دهند. اما چگونه...؟

تعصب تنها این نیست که وضعیت حاضر را با هر زبانی توجیه کنیم، گاهی اصرار بر وضعیت غایب هم نوعی تعصب است...! به عبارتی اگر حقیقتی هرچند کوچک را در وضع فعلی ببینیم اما به دلایل مختلف، به انکار آن پردازیم هم دچار نوعی تعصب شده ایم؛ تعصب پنهان! یعنی در مناظره‌ای نشستن و تنها برای یک نفر کف زدن! فرض کنید در مناظره‌ای نشستید و قرار است به صحبت‌های دو نفر که در حال گفتگو هستند واکنش نشان دهید. عده‌ای هستند که فقط برای یک نفر کف می‌زنند هرچند حرفش غلط باشد! عده‌ای دیگر هم همینطور! اما آیا ممکن است که هر یک از نفرات، هیچ حرف درستی نداشته باشند و هیچ حقیقتی را بیان نکنند؟ شاید هم خوابیده بودند یا اصلاً ایرانی نیستند!

باری، تعصب پنهان هم چونان تعصب آشکار خطرناک و گزنده ست! تعصب دشمن عقلانیت و حقیقت است و مانع هرگونه تفکر! چه رسد به تفکر صحیح! اصولاً انسان متعصب در چرخه‌های عقلانیت را می‌بندد تا مبادا با سنت‌های خویش در تضاد باشد. اگر هم کسی این پنجره را به رویش بگشاید، یا توان تحمل آن را ندارد و ترجیح می‌دهد زبان به توهین بگشاید و خانه‌ی گفت و گور ترک گوید، و یا به توجیه تعصبش می‌پردازد! گاهی اوقات توجیه از تعصب نیز خطرناک‌تر است. تعصب تنها مانع تفکر است اما توجیه، مانع تعصب‌گریزی...! یعنی گردابی که نه می‌توان به آن خاتمه داد و نه از آن بیرون جست؛ گرداب توجیه...!



قابل‌مداغ!

اغلب اوقات درباره یک سری کارها و اتفاق‌ها فکر می‌کنیم که آنها اصلاً به ما مربوط نیستند؛ مثلاً همین «انتخابات». در ذهن بعضی از ما نوجوان‌ها، انتخابات به شکل «قابل‌مداغ ای روی گاز» است و ما هم کودکانی که نباید به طرفش برویم تا مبادا «جیز» شویم؛ و باید در اتاق خودمان سرگرم چند ماشین و عروسک شویم؛ اما در واقع چرا راجع به این موضوع مهم، خیلی فکرمان را درگیر نمی‌کنیم؟ یا از اظهار نظر درباره آن خودداری می‌کنیم؟ در این نوشتار، سعی شده تا کمی درباره این «قابل‌مداغ روی گاز» صحبت کنیم؛ شاید از اتفاق بازی، کمی قدم بیرون نهادیم.

برای ورود و یا پیشروی در این مجموعه هم نیاز داریم به یک خط مشی؛ یک راهنمایی که دستمان را در تاریکای این راه بگیرد؛ چرا که راه سیاست، راهی است هزارتو که اگر راهنما نداشته باشی، معلوم نیست که سر از خارزار درمی‌آوری یا گلزار. دین، فانوسی پرفروغ و راه حلی برای همه مسائل زندگی ماست؛ چرا که دین از طرف پروردگاری آمده است که خود، آدمی را آفریده است و او را رشد و نمو داده و راه و چاه پیش رویش را بلد است؛ اما چندین سال پیش، طی فرایندی، عده‌ای به نتیجه‌ای عجیب رسیدند که: چه لزومی دارد که دین در سیاست دخالت کند؟ مگر خود آدم، خوب را از بد نمی‌شناسد؟ مگر...؟! اما آنها یک اصل اساسی را نمی‌دیدند. آنها دین را نفی نمی‌کردند ولی مثلاً وقتی که دین، تشخیص داده است که در این بنای جامعه، فلان ستون باید اینجا نهاده شود، آنها می‌گفتند ما تشخیص می‌دهیم که این ستون، یک جای دیگر باشد. آنها دین را در پستوی خانه‌ها و کلیساها می‌خواستند، نه در بطن جامعه؛ آنها بعد عبادی دین را از بعد اجتماعی جدا کردند و همین اشتباه، پاشنه آشیل آنها شد. وقتی پشتوانه حرکت جامعه، از منبع معتبر وحی، به منبع بادی به هر جهت نفس آدم بدل گشت، جامعه به سمت اهداف والای انسانی که سرچشمه وحی برایش مقرر کرده است نمی‌رود و درگیر

خواست‌های نفسانی زمامداران می‌شود.

در کشور خودمان و در دوران انقلاب اسلامی، به هر پیروزی علمی و فرهنگی و نظامی که بنگریم، متوجه روح ایمان و پیروی از آیین مبارک اسلام می‌شویم؛ همچنین اگر مشکلات و ناکارآمدی‌های اشخاصی را در زمینه‌های اقتصادی و... می‌بینیم، به پیروی نکردن از تعلیم اسلام پی می‌بریم. هر چند که تلاش غرب در جداسازی دین از سیاست، در کشور ماست؛ ولی ما به عینه دیده ایم که سیاست دینی و دینی سیاسی، چه‌ها که نمی‌کند و وقتی که دین از سیاست جدا شد، خانه نشینی امام حسن (ع) و شکست قیام حسینی، رخ خواهد داد.

اگر کمی به دور و اطراف خود نگاه کنیم، می‌بینیم که خواه یا ناخواه، کسانی بلندگوی پیاده نظام دشمن شده‌اند و تلاش می‌کنند که روح ناامیدی بر جسم جامعه بدمند. همان‌هایی که موقع انتخاب، رای نمی‌دهند، اما چند سال بعد که مشکلاتی را می‌بینند، دادشان بلند می‌شود که: این چه وضع مدیریت است؟!...

هر چه به بحبوحه انتخابات نزدیک‌تر می‌شویم، بحث‌های سیاسی داغ‌تر و داغ‌تر می‌شوند و بلون شک دشمن هم تلاش خود را در کم‌رنگ کردن حضور در انتخابات بیشتر می‌کند. اگر ما نوجوانان دست او را بخوانیم و در تحقق حضور حداکثری بزرگترهای خود تلاش کنیم، قطعاً لبخند رضایت حجه بن الحسن (ع) را خریده ایم، چرا که به قول حاج قاسم (ع): «امروز قرارگاه حسین بن علی (ع)، ایران است...».

● ابوالفضل عرب زاده





بمب گذاری گروهک
های تروریستی مقابل
مدرسه سیدالشهدا (ع)
در افغانستان و کشته
شدن ۵۵ نفر غیر
نظامی



پاسخ راکتی جبهه
مقاومت به حملات
وحشیانه رژیم غاصب
صهیونیستی به شهرک
های مسکونی نوار
غزه

ستاد استهلال رژیم صهیونیستی فردا را در شهرهای
تلاویو و حیفا عید فطر اعلام کرد



کنج کلاس ...

هولمحبوب

کنج کلاس نشسته بودم که یک دفعه یاد خاطراتم افتادم، یاد روز ورودم به دبستانی با دانش آموزان زیادی که گریه می کردند و نمی خواستند از مادرشان جدا شوند و به کلاس درس بروند؛ یاد روزی افتادم که بعد از تعطیل شدن مدرسه با دوستانم وقتی تو راه بازگشت به خونه هامون بودیم، پسری هم سن خودمون دیدیم که بجای کوله پشتی، یک گونی بزرگ و پر از زباله رو دوشش بود. دوستای من یک دفعه شروع به خندیدن و مسخره کردن اون پسر بچه کردن و من از دستشون کلی ناراحت شدم رو کردم بهشون و گفتم لطفاً مسخره ش نکنید؛ رفتم جلو به پسرک سلام کردم و گفتم اسمت چیه؟

- گفت علی

گفتم علی چرا مدرسه نرفتی؟! کتابات کجان؟ چرا انقدر کثیف شدی؟؟

علی فقط یک جمله به من گفت و اون این بود:

"کتاب دیگه چیه؟"

و منی که کل اون روز رو تو فکر علی بودم و به خودم می گفتم چرا رو دوش من کوله بود ولی علی.....

با گذشت زمان و پا گذاشتن در جامعه جواب سوال آن روز را

متوجه شدم.

آری این یک حقیقت تلخ، اما واقعی است.

حقیقتی که موجب می شود بچه هایی که باید درس بخوانند، بازی کنند و یا نقاشی بکشند؛ در حال کار کردن هستند.

فقر، بی پولی، اوضاع اجتماعی و اقتصادی، حتی شاید نداشتن پدر و مادری دلسوز و....

باعث همچین پدیده ای می شود.

سال های زیادی از آن روز می گذرد اما همچنان آن صحنه جلوی چشمانم است.

تو همین فکر را بودم که یک دفعه معاون از جلوی در کلاس صدام زد و گفت:

تقی زاده برای چی هنوز نشستی اونجا انگار می خواهی کل روز رو تو مدرسه بمونی! بلند شو مدرسه تعطیل شده.

از جام بلند شدم و رفتم جلو سلامی کردم و گفتم:

آقا ببخشید اصلاً حواسم نبود.

- اشکالی نداره ببینم ماسکت کجاست؟؟ چرا ماسک نزدی!؟

"یادم رفته بود بهتون بگم چند وقتی هست یه ویروسی به نام کرونا وارد کشور شده و مارو مجبور به ماسک زدن کرده"

گفتم: شرمندۀ آقا تو جیبمه الان میزنم.

- خیلی خوب حالا برو خونه که خیلی دیر شده راستی از فردا هم دیگه نیا مدرسه، به خاطر کرونا تعطیل شده.

تو راه خونه بودم و باخودم زیر لب چیزی زمزمه می کردم که یک دفعه، پسر بچه کوچیکی رو دیدم، تا کمر تو سطل

زباله بود. از خودم بیخود شدم، رفتم جلو و گفتم:

چی کار می کنی پسر جون!! این سطل زباله ها کثیفن، مگه نمی دونی باید ماسک بزنی تا مریض نشی مگه نمی دونی

باید دستات رو تمیز نگه داری تا کرونا نگیری؟؟؟

اون فقط یه جمله بهم گفت:

"کرونا دیگه چیه؟"

و من بازم یاد اون صحنه و حرف علی افتادم.....

به امید آن روز که هیچ کودکسی به جای بازی کردن با اسباب بازی هایش مجبور به کار کردن نباشد.

فریدرضا تقی زاده

سر دبیر نشریه ۱۴۰۰-۱۳۹۹



تقدیر از دارنده مدال طلای المپیاد



شروع سال تحصیلی با رعایت پروتکل های بهداشتی



مراسم جشن میلاد امام حسن (ع) و اختتامیه سال تحصیلی



تقدیر از رتبه های برتر کنکور سال ۱۳۹۸-۱۳۹۷

و برگزیدگان علمی دبیرستان

نتایج مسابقات و نهمین دوره مسابقات قرآنی و عبرت در سطح منطقه ۲

رتبه	نام دانش آموز	تعداد پایه
۱	آرین بابایی	۶۰
۲	فریدرضا نقی زاده	۵۴
۳	محمد رضا صفری	۵۱
۴	محمد علی صفری	۴۸
۵	سینا صفری	۴۲
۶	محمد هادی قهرمانی	۴۱
۷	علی رحمتی	۳۹
۸	مهدی رضا پور	۳۷
۹	حامد بابازاده	۳۶

تعداد مشارکت کنندگان: ۳۳۶ نفر

نتایج سی و نهمین دوره مسابقات فرهنگی و هنری در سطح منطقه دو

رتبه	نام دانش آموز	تعداد پایه
۱	آریا شاهکی، پایه اول	۶۰
۲	محمدعلیر کرمی، پایه دوم	۵۴
۳	طراح آرم، پایه یازدهم	۵۱
۴	حسام خرویه، پایه اول	۴۸
۵	امیرمحمد حسینی، پایه دوازدهم	۴۲
۶	امیرحسین سلطانی، پایه اول	۴۱
۷	علی ذکاوتی، پایه دوم	۳۹
۸	علیرضا آرم، پایه دوازدهم	۳۷
۹	علیرضا آرم، پایه اول	۳۶

نتایج بیست و سومین دوره انتخابات شورای دانش آموزی دبیرستان پسرانه فرهنگ منطقه ۲ تهران

رتبه	نام دانش آموز	تعداد پایه
۱	آرین بابایی	۶۰
۲	فریدرضا نقی زاده	۵۴
۳	محمد رضا صفری	۵۱
۴	محمد علی صفری	۴۸
۵	سینا صفری	۴۲
۶	محمد هادی قهرمانی	۴۱
۷	علی رحمتی	۳۹
۸	مهدی رضا پور	۳۷
۹	حامد بابازاده	۳۶

تعداد مشارکت کنندگان: ۳۳۶ نفر